

سه یادداشت در ستایش کمونیسم

(در آستانه یازده اردیبهشت ۱۳۹۹)

جنبش برای انقلاب

یک - آیا می‌توان برده کار نبود؟

کمتر کسی را می‌بینیم که از کارش راضی باشد. برای اغلب مردم کار یک پروسه اجباری، گاه سخت و طاقت فرسا، گاه تکراری و ملال آور است که «کاش می‌شد نباشد». کار فقط فعالیتی برای «گذران زندگی» است که باید تحملش کرد. کار دیگر آن فرایندی که بشر را ساخت به حساب نمی‌آید. برخی حتی جامعه ایده آل را جامعه‌ای می‌دانند که در آن کار نباشد. در ایران هم تحت تاثیر تبلیغات حاکم که نفت (و نه کار) را مولد ثروت جامعه می‌داند و عملاً «مزیت نسبی» ایران در تقسیم کار امپریالیستی جهان (یعنی صدور نفت و مصرف بنجل‌های وارداتی) را ایدئولوژیزه میکند، کار در اذهان مردم بیش از پیش از ارزش تهی می‌شود. جامعه‌ای بی نیاز به کار، البته اتوپی محض است و فقط برای از ما بهترانی به واقعیت می‌پیوندد که بدون هیچ زحمتی ماحصل کار دیگران (از غذا و لباس و خانه و...) را به تملک و کنترل خود در می‌آورند. از مثنی انگل (که احتمالاً به افسردگی مفرط نیز دچارند) که بگذریم کمتر کسی است که بتواند روزهای متوالی را بدون هیچ فعالیت تولیدی سپری کند.

بیگانگی انسان با کار قبل از هر چیز برخاسته از کالا بودن نیروی کار در عصر سرمایه‌داری است. کارگر نیروی کار خود را، مثل هر کالای دیگری (و به قیمتی که برای بازتولیدش لازم است و به شکل مزد پرداخت می‌شود) به فروش می‌رساند. کارگر صرفاً با فروش این کالا است که می‌تواند زندگی کند. او باید فعالیت زندگی‌اش را از خود جدا کند و به معرض فروش بگذارد. به قول مارکس: «فعالیت زندگی برایش صرفاً وسیله‌ای است که به او قدرت زنده ماندن می‌دهد. او کار می‌کند که زنده بماند. او نه تنها کار را بخشی از زندگی‌اش به حساب نمی‌آورد بلکه در واقع آن را به خاطر زندگی فدا می‌کند. کالایی است که به دیگری انتقال می‌دهد. بنا بر این محصول آن، هدف فعالیتش نیست...»

در این رابطه وارونه است که کار مُرده (یعنی زمان کار کارگران قبلی که در ابزار کار نهفته است) همچون نیروی متخاصم بر کار زنده تسلط می‌یابد، «مثل خفاش از کار زنده جان می‌گیرد و هر چه بیشتر زنده می‌ماند کار زنده را بیشتر می‌مکد.» بنابراین در چارچوب رابطه اجتماعی سرمایه‌داری است که کار این چنین نامطلوب (و حتی متخاصم) می‌شود. و گر نه فعالیت تولیدی نه تنها لازمه بقاء بشر بلکه ارضا کننده ترین فعالیت بشری نیز هست.

آیا می‌توان نوع دیگری از کار را تصور کرد؟ آیا در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری حاکم می‌توان نطفه‌ها یا نشانه‌های رابطه متفاوتی میان انسان با کار را یافت؟ به فعالیت شبانه روزی انقلابیون کمونیستی مانند لنین یا مائو تسه دون فکر کنید. به فعالیت داوطلبانه و آگاهانه و پر شور افرادی که برای تحقق انقلاب فکر و مبارزه می‌کنند. این فعالیت (این نوع از کار) ارزشی برای سرمایه تولید نمی‌کند. به یک معنا در چارچوب سرمایه‌داری «کار» محسوب نمی‌شود. مبارزان انقلابی را هم بهره مند از دستمزد یا امتیازات مادی نمی‌کند. اما این فعالیتی تولیدی است. هر چند (گاهی اما نه همیشه) در حیطه فکری یا روشنفکری انجام شود. کاری است در جهت پیشرفت و تکامل و دگرگونی جامعه بشری. کاری که در «آرامش» انجام نمی‌شود و البته تلاطم و هیجان و دورنمای گسترده و متفاوتش جایی برای ملال و رخوت باقی نمی‌گذارد.

لنین این نوع کار را کار کمونیستی می‌نامید: «کار کمونیستی به معنای محدود کلمه کاری است که به طور رایگان و برای منافع جامعه انجام می‌شود. این کار، انجام یک تکلیف مشخص نیست. با هدف کسب حق تملک کالاهای مشخص و یا مقرری انجام نمی‌شود. کاری است که داوطلبانه... و بدون چشم‌داشت به پاداش، و بدون پیش شرط پاداش انجام می‌شود...»

مسئله همه افراد امکان و اقبال جدا کردن جنبه اصلی فعالیت خود را از نظم حاکم که روز به روز تارهایش را بر همه جوانب زندگی می‌تند ندارند. تغییر رابطه انسان با کار مستلزم تحقق فرایندی است که سرنگونی نظام سرمایه‌داری و ساختمان سوسیالیسم را در بر می‌گیرد.

وقتی پرولتاریا زمام امور را به دست گرفت و زحمتکشان دولت و نهادهای انقلابی خود را ساختند، هدف از تولید دیگر کسب سود نیست. همه مشاغل و همه تولیدات به نحوی با منافع زحمتکشان - و منافع انقلاب جهانی کمونیستی - مرتبطند و زحمتکشان خود در تعیین جهت گیری‌های تولیدی نقش دارند. شور آگاهانه و عظیم انقلابی مردم شرط اولیه تحکیم پایه‌های جامعه نوین و شکل گرفتن کار کمونیستی است. در آن شرایط، نیروی کار دیگر کالایی برای فروش نیست، فعالیتی است که افراد آگاهانه و برای تغییر خود و جامعه در آن درگیرند.

در شوروی سوسیالیستی اواخر دهه ۱۹۲۰، پدیده سابوتنیک‌ها را داشتیم که برای کمک به پایداری سوسیالیسم در جنگ داخلی به ابتکار خود، کار در «یکشنبه‌های کمونیستی» را سازمان داده بودند. جنبش استخافوی‌ها در سال‌های ۱۹۳۰ را داشتیم که مسابقه داوطلبانه صدها هزار کارگر برای بالا بردن تولید بود. این نمونه‌ها رویکرد متفاوتی به کار را بازنمایی می‌کرد.

در چین سوسیالیستی نیز اصل «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش» راهنمای امر توزیع در جامعه بود. ولی این رابطه نیز با تغییر شرایط تغییر می‌کرد، تکامل می‌یافت تا توزیع بر اساس نیاز به تدریج جایگزین توزیع بر اساس کار شود. امتیازهای کاری که مبنای محاسبه دستمزد بود، فقط «مولد» بودن را در نظر نداشت، در برخی مناطق روز کار زنان و روز کار مردان از امتیاز مساوی برخوردار می‌شد و کار هم فقط با تولید به معنای مطلق کلمه معنی نمی‌شد.

نمونه زنان کارگر حوزه نفتی تاجین نمونه‌ای با ارزش است. با شروع بهره برداری از این حوزه نفتی در سال ۱۹۵۹ مسئله مسکن و خورد و خوراک خانواده‌های کارگری باید پاسخ می‌گرفت. طرح شهرک و خانه‌ها (و تمام تسهیلات از درمانگاه و مدرسه تا سینما) با همفکری گروهی از معماران، کارگران، تکنیسین‌ها، زنان خانه دار، چوپانان و دهقانان محل ریخته شد و تحقق یافت. ولی چاه‌های نفت و لوله‌ها و پالایشگاه‌ها فقط بخش کوچکی از منطقه تاجین بود. چین هنوز کشوری فقیر بود و حیوانات جیره بندی. بسیاری از همسران کارگران تازه مستقر شده ابزار کشاورزی به دست گرفتند، زمین را شخم زدند و در اطراف خانه‌های خود سبزی و صیفی کاشتند. ولی عده‌ای هم بلند پروازتر بودند. بچه‌ها را به کول کشیدند و با بذر و بیلچه راهی صحرا شدند و اشتیاقشان بسیاری دیگر را نیز به شوق آورد. «بریگاد زراعی» تاجین زاده شد، مهد کودکانها شکل گرفت و نهار خوری خلق و کارگاه‌های جمعی برای انجام وظایف خانگی و بسیاری خدمات دیگر. زنان بریگادهای زراعی نظام تعیین دستمزد بر پایه پوئن‌های کاری را به اجرا گذاشتند و زنانی که بیشترین پوئن‌ها را به دست آورده بودند تصمیم گرفتند بخشی از در آمد خود را به زنانی بدهند که مشکلات مادی دارند، بچه‌هاشان ناخوشند، و نیازهایشان بیشتر است. در برخی کارگاه‌های خدماتی زنان داوطلبانه کار می‌کردند. هدف زنان تاجین افزایش درآمد خودشان نبود، می‌خواستند نقش بیشتری در اقتصاد و سیاست بازی کنند، شرایط خود را متحول کنند و به ایده آل «از هر کس بر حسب توانش، به هر کس به اندازه نیازش» نزدیکتر شوند.

تجربه سوسیالیسم قرن بیستم بسیار کوتاه بود، ولی در همین اندک زمان، دیده ایم که چطور وقتی کار از یوغ نظام کالایی رها می‌شود اشتیاق انسان‌ها به کار و ابتکار با چه سرعتی رشد می‌کند. کمونیست‌هایی که جوامع سوسیالیستی قرن بیستم را رهبری می‌کردند با وجود همه جوانی‌ها و اشکالات و خطاهای‌شان می‌دانستند که دورنما و هدفشان باید حذف دستمزد باشد، یعنی رها کردن کامل کار از قانون ارزش و محاسبه تلاش فردی برای تامین معاش. می‌دانستند که حل مسأله بیگانگی انسان از کار و محصول کارش جزئی از روند از بین بردن نابرابری‌ها و اختلافات طبقاتی است.

دو - کمونیسم، شدنی است

سرشت «تغییر ناپذیر بشر»، افسانه است

ماریو و ارگاس یوسا (نویسنده پرویی که زمانی از سرکوب کمونیست‌های انقلابی آن کشور استقبال کرد) می‌گوید هر گاه برای ایجاد یک «ناکجا آباد» یا «مدینه فاضله» در جامعه انسانی تلاشی صورت گرفت پیشاپیش محکوم بود که به شکست و فاجعه بینجامد، به توتالیتاریسم. چرا که یک مشت آدم تلاش کرده‌اند بیش از پیش قدرت را در دستان خود متمرکز کنند و دیدگاه خود را به مردمی تحمیل کنند که میلی به آن ندارند. این حرف و ارگاس یوسا را بسیاری از روشنفکران و نظریه پردازان مدافع سرمایه‌داری در مذمت کمونیسم تکرار می‌کنند. هانا آرنهت جامعه‌شناس آلمانی هم کم و بیش همین را می‌گوید: نمی‌شود مردم را عوض کرد و تلاش‌هایی

در این جهت فقط به این منجر می‌شود که با حيله و فریب و نهایتاً با شکنجه مردم را وادار کنی چیزی را قبول کنند که در «سرشت بشر» نیست.

امثال وارگاس یوسا و آرنست معتقدند که انسان‌ها کیفیت‌هایی درونی و ذاتی دارند. مدعی‌اند که این کیفیات از تکامل تاریخی نوع بشر (یا شاید هم ساختار ژنتیک انسان) ناشی شده و به هر حال بخشی غیر قابل تغییر از وجود و خصلت جامعه بشری‌اند. به قدری نهادینه‌اند که تلاش برای تغییرشان به فاجعه ختم می‌شود. مثلاً برخی‌شان گرایش به دین را در زمره این کیفیات می‌گذارند... و بسیاری دیگر از ایده‌ها و سنت‌ها را.

«نواندیشان» اسلامی نیز از این دسته‌اند. حتی وقتی انتقادی به دین دارند و می‌گویند باید «به روش کرد» تصور از بین رفتن تاریخی دین در ذهنشان نمی‌گنجد. نمی‌توانند مثل جان لنون، دنیایی بدون دین را تصور کنند. افرادی مثل عبدالکریم سروش، دین را ستون اخلاقیات جامعه می‌دانند و معتقدند جامعه بدون دین از هم می‌پاشد چون فقط با بند اخلاقیات مذهبی است که می‌شود مردم را از فساد و فسق و فجور و غیره بر حذر داشت. و می‌دانیم بسیاری از روشنفکران نخبه‌گرای دنیا که سیاست مذهب زدایی در کشورهای سوسیالیستی از جانب کمونیست‌ها را دال بر توتالیتراریسم می‌دانند به دین باور ندارند. اما از آن جا که تحقیر مردم و نادان شمردن شان بخشی از ایدئولوژی نخبگان است، «عوام» را قادر به گسست از جهل و خرافه، درک جهان پیرامون و شرکت فعال در تغییر آن نمی‌دانند.

مردم، مردم معمولی و «غیر نخبه»، اما روابط کهنه و تفکرات کهنه پرستانه را با تجربه خودشان می‌سنجند. فرق شان با نخبگان ضد کمونیست این است که پلشتی‌های نظام حاکم را می‌بینند. جنایات نظام مستقیماً زندگی‌شان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. بنابراین اغلب به توجیه این نظام نمی‌پردازند، آن را بهترین نظام ممکن نمی‌خوانند، نمی‌گویند امتیازاتش به بدی هایش می‌چربد. مشکل اینست که اغلب فکر می‌کنند «حق‌شان همین است»، «تقصیر خودشان است»، یا «قسمت‌شان این بوده». این تفکر نادرست و فلج‌کننده البته توسط روشنفکران نظام فرموله می‌شود و بی‌وقفه توسط رسانه و فرهنگ و نظام آموزشی و مسجد و سایر ابزار متنوع مهندسی فکری تشویق می‌شود. واقعیت این است که این نظام است که ذهن و رفتار مردم را می‌سازد. این نظام است که رابطه مردم با یکدیگر را تعیین می‌کند، که ارزش‌ها و ایده‌هاشان را شکل می‌دهد و قالب ریزی می‌کند. مردم در خلاء به دنیا نمی‌آیند، در یک نظام اجتماعی به دنیا می‌آیند که از قبل ساخته و پرداخته شده و طوری بزرگ می‌شوند که با این نظام جفت و جور شوند و جایشان را در این نظام پیدا کنند.

همان‌طور که مارکس در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» گفت: «ایده‌های حاکم در هر عصری، ایده‌های طبقه حاکم‌اند.» مگر مردم ایده هایشان را از کجا می‌گیرند؟ چه کسی کنترل می‌کند که مردم به چه ایده‌هایی دسترسی داشته باشند و ایده‌ها و تئوری‌های مختلف چطور عرضه شوند و چطور عرضه نشوند؟ نظام طبقاتی است که مردم را مجبور می‌کند به شکل‌های خاصی با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. این اجبار از طریق «کارکرد عادی» نظام انجام می‌پذیرد: نظام اقتصادی به مردم دیکته می‌کند که چطور باید خرج زندگی‌شان را در بیاورند و چگونه و در چه زمینه‌هایی خرج کنند. به سمت چه کارهایی و چه تفریحاتی کشیده شوند. دامنه‌علاقه‌شان چه باشد و چه راه‌هایی جلوی پایشان قرار بگیرد. چطور سرنوشت و «قسمتی» را که نظام برایشان تعیین کرده بپذیرند....

وقتی که مردم می‌کوشند در مقابل نظام بایستند و کارها را طور دیگری پیش ببرند نظام با استفاده از قدرت دولتی و نیروی نظامی اش آنان را سرکوب می‌کند. فقط در ایران اسلامی نیست که کوچکترین حرکتی برای تغییر در هر عرصه‌ای سرکوب می‌شود. در همه نظام‌های دموکراتیک بورژوازی دنیا نیز اتخاذ شیوه‌های آلترناتیو به محض جدی شدن سرکوب می‌شود. برای مثال اگر بی‌خانمان‌ها بخواهند خانه‌های خالی را اشغال کنند دولت با خشونت و زور آشکار اخراجشان می‌کند، با توسل به قانون تنبیه‌شان می‌کند. تعارف هم ندارد. هر مبارزه‌ای که به شکلی حاکمیتش را تهدید کند بی‌پاسخ نمی‌ماند.

تاریخ به کرات نشان داده که مردم تغییر پذیرند. اگر بخواهیم در بشر دنبال «سرشت تغییر ناپذیر» بگردیم به قول نوام چامسکی متفکر معترض آمریکایی فقط می‌توانیم چیزهایی مثل سیستم گوارشی، سیستم بینایی و حتی نظام زبان را مثال بیاوریم. در مقابل بسیاری چیزهاست که حتی اگر بشر به آن عادت کرده باشد هم قابل تغییر است. چامسکی موقعیت زنان را مثال می‌زند و کیست که نداند موقعیت زنان در غرب (و تفکر مردم در این زمینه) در یک قرن گذشته دچار چه دگرگونی‌هایی شده است.

عمر دولت‌های سوسیالیستی قرن بیستم نسبت به کل تاریخ بشر به اندازه یک صدم ثانیه هم نبود ولی دستاوردها (علیرغم اشتباهات و محدودیت‌ها) چنان عظیم بود و چنان امیدی به تغییر در دل مردم دنیا زنده کرده بود که نظام حاکم برای سرکوبشان هر چه در چنته داشت به میدان آورد. چرا که تجربه سوسیالیسم تهدیدی مرگ آور برای بنیان‌های اقتصادی و اخلاقی سرمایه‌داری بود. چرا که کمونیست‌ها بر خلاف نخبگان نظام حاکم، فرودستی و حماقت مردم را تئوریزه نمی‌کردند. چرا که به دنبال راه‌هایی بودند که مردم نقش روز افزونی در زندگی خویش بازی کنند. چرا که آشکارا اعلام می‌کردند روابط حاکم بر جامعه بشری، نظم و ارزش‌ها، راه و روش زندگی کردن، و خود را می‌توان و باید دائما دگرگون و نو کرد.

سه - روشنفکری، روشنگری و تدارک انقلاب اجتماعی

امروز یکی از دعوای اصلی ما کمونیست‌ها بر سر رسالت روشنفکری و وظیفه روشنگری در جامعه‌ای است که در آن باورهای خرافی و ارزش‌های کهنه بیداد می‌کند و عوام الناس از آش در هم جوش سنت‌های مذهبی و مدرنیسم بندتنبانی که نظام اسلامی بار گذاشته تغذیه می‌کنند. روی این دو واژه تامل کنید: روشنفکری و روشنگری. آیا می‌توان تصور کرد کمونیسم انقلابی را جدا و دور افتاده از روشنفکری و روشنگری؟ آیا کار کمونیست‌های انقلابی ستایش از حرکات خودانگیخته توده‌ای یا دنباله روی از عقب ماندگی‌ها تحت عنوان «احترام به مردم» است؟

خلاف جریان رفتن و چالشگر بودن یک خصوصیت برجسته احزاب و شخصیت‌های تاثیرگذار کمونیست در جنبش‌ها و انقلاب‌های مختلف بوده است. روابط تولیدی بهره‌کشانه در یک نظام طبقاتی، شبکه‌ای در هم تنیده از نابرابری‌ها و ستمگرهای اجتماعی و ایده‌ها و فرهنگ اسارت‌بار و خرافی را شکل می‌دهد و بر آن‌ها متکی می‌شود؛ و انقلاب کمونیستی به معنی گسست ریشه‌ای از همه این‌هاست. بنابراین کاملا طبیعی است که تبلیغ و ترویج کمونیستی به موانع فکری و پیش‌داوری‌ها و تعصباتی برخورد کند که بعضی‌شان قرن‌ها سابقه دارند. این موانع و تعصبات، شکل مقاومت در برابر بحث‌های متفاوت و نو و ساختار شکن به خود می‌گیرد؛ شکل برآشفتن و تیغ کشیدن در حرف و عمل علیه چالشگران فکری. هر تلاشی برای شکستن تابوها و اسطوره‌زدایی، بی‌احترامی و توهین به مردمی تلقی می‌شود که واگذاشتن‌شان به خرافه و جهل، بزرگترین توهین به آن‌هاست.

اما چه توهین و تحقیری بالاتر از این که ظرفیت و توانایی دگرگون شدن، رشد کردن، جهانی نو بنا نهادن و رها شدن را در توده‌ها نبینی و آنان را لایق روابط و فرهنگ و عقاید کهنه‌ای تصویر کنی که طبقه استثمارگر به زور تفنگ و ایدئولوژی حاکم کرده است؟ واقعیت اینست که مردم جهل را انتخاب نکرده‌اند. آگاهی به طور سیستماتیک از دسترس مردم خارج بوده است. تقسیم کار جامعه به کار یدی و کار فکری، طی قرن‌ها جامعه طبقاتی اکثریت انسان‌ها را درگیر رنج استثمار و غم نان کرده و وقت و انرژی برای شناختن و فکر کردن به افق‌های دور و روابط متفاوت را از آنان سلب کرده است. دولت طبقات حاکم با همه وسائل و نهادهای ایدئولوژیکش، ذهن‌ها را از خرافاتی پُر می‌کند که نظم موجود را ابدی و مشروع و مقدس جلوه می‌دهند. دین یکی از عوامل اصلی و فراگیر اشاعه سیستماتیک جهل است.

در مقابل، کمونیسم انقلابی پدیده‌ای روشنفکرانه است. نه به آن مفهوم جعلی که معمولا از روشنفکری ارائه می‌کنند و آن را با برج عاج نشینی، تفرعن و بی‌اعتنایی نسبت به زندگی محرومان و ستمدیدگان یکی می‌گیرند. روشنفکری کمونیستی بر شناخت علمی از جهان پیرامون و درک ماتریالیستی از تضادهای جامعه و پایه‌ها و ظرفیت‌های دگرگون‌کردنش استوار است. روشنفکری کمونیستی یعنی کوتاه نیامدن در برابر پندارهای ضدعلمی و خرافی و مذهبی و «شبه مذهبی» که ذهن جامعه را آلوده می‌کند و به بند می‌کشد. کمونیسم انقلابی پدیده‌ای روشنگرانه است؛ چرا که انقلاب اجتماعی بدون شرکت فعال و آگاهانه توده‌های مردم میسر و قابل تصور نیست. تدارک انقلاب اجتماعی یعنی آگاه کردن تعداد هر چه بیشتری از مردم به ریشه‌های وضع موجود، به خصلت و کارکرد نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی، به تضادها و نیروهای طبقاتی و اجتماعی که در بطن آن نهفته‌اند و دائما شرایط و ظرفیت در هم شکستن نظم موجود و ساختن دنیایی کاملا متفاوت را تولید و باز تولید می‌کنند. تدارک انقلاب اجتماعی یعنی متشکل کردن بخش‌های مختلف مردم به ویژه آنان که هیچ چیز برای از دست دادن ندارند بر پایه این آگاهی و با افق ساختن آگاهانه یک دنیای کاملا متفاوت. انقلاب اجتماعی نتیجه و یا ادامه مقاومت و مبارزه خودانگیخته مردم علیه ستمگری، فقر و فلاکت نیست. حتی خونین‌ترین و

رادیکال‌ترین این مقاومت‌ها هم خود به خود به چنین تحولی منجر نخواهد شد. برای انقلاب کمونیستی باید روشنگری کرد. باید ریشه نابسامانی‌ها و رنج‌هایی را که بشریت امروز به دوش می‌کشد روشن کرد. باید رابطه در هم تنیده اقتصاد و سیاست و فرهنگ حاکم را روشن کرد. رابطه برنامه‌ها و شعارهای رنگارنگ با منافع طبقات گوناگون حاکم و محکوم را روشن کرد. روشنگری یعنی باز کردن چشم مردم به این واقعیت که توکل کردن به خدای ناموجود و پناه بردن به دعا و صدقه و زیارت توهم است؛ که دل بستن به این یا آن جناح از طبقه حاکمه، این یا آن قدرت سرمایه‌داری امپریالیستی نتیجه‌ای جز تن دادن به اسارت دائم ندارد.

در طول تاریخ معاصر، نمونه‌های مثبت و منفی بسیاری وجود دارند که نقش راهگشا و تعیین‌کننده خلاف جریان رفتن، و نقش مخرب و سدکننده دنباله روی از ایده‌های مستقر، اعتقادات عامه، خودانگیختگی و «حال و هوای عمومی» را نشان می‌دهند. برای مثال در انقلاب سوسیالیستی روسیه، اگر دولت شوراهای و حزب بلشویک می‌خواستند به عقاید و باورهای رایج در بین مردم «احترام» بگذارند باید در مقابل دستگاه استثمار فئودالی و کشتی‌های مفتخور و شارلاتان کلیسای ارتدکس که خون دهقانان فقیر را در شیشه کرده بودند کوتاه می‌آمدند. اما چنین نکردند. ماهیت ضد مردمی دستگاه روحانیت و ربط دین با استثمار و فقر و فلاکت توده‌ها را تا آنجا که در توان داشتند برملا کردند و با اتکاء به نیروی پیشروترین و شجاع‌ترین روستائیان در کلیساها را تخته کردند. ناقوس‌ها و صلیب‌های عظیم را به زیر کشیدند و شکستند. مکان‌های مذهبی را به سالن سینما و تئاتر و کتابخانه عمومی تبدیل کردند. در مناطق آسیایی مسلمان نشین با اتکاء به شور و انگیزه انقلابی دختران جوان، کارزارهای ضد پدرسالاری و مردسالاری به راه انداختند. نقش حجاب را در اسارت زن برملا کردند. موسیقی و نقاشی که در اسلام کفر شمرده می‌شد را رواج دادند. رسم و رسوم ارتجاعی زناشویی و ازدواج‌های اجباری را برانداختند. در مقاطع مختلف انقلاب سوسیالیستی در چین نیز دیدیم که کمونیست‌های انقلابی بی‌واهمه از نفوذ ایده‌ها و ارزش‌های رایج فئودالی و پدرسالارانه کنفوسیوسی - بودایی در مناطق مختلف، آتوریته و امتیاز مرتجعان مذهبی (مثل دستگاه روحانیت دالای لاما در تبت) را زیر سوال بردند. عرصه فرهنگ و هنر و آموزش را نوسازی کردند. سنت ازدواج‌های از پیش تعیین شده را علیرغم خطر مخالفت و دشمنی پدرسالاران و مردسالاران برانداختند. در مقابل، به تجربه بخش اعظم روشنفکران و نیروهای لائیک و چپ از زمان انقلاب مشروطه تا به امروز نگاه کنید که توده‌های مردم را در میدان ایدئولوژی و نبرد اندیشه‌ها و باورها، در برابر هجوم افکار و عقاید مذهبی و سنت‌های کهنه و اسارت بار و ارتجاعی تنها گذاشتند. سیاست «احترام» قلابی به اعتقادات عامه که حزب توده نقش مهمی در اشاعه آن بازی کرده نه فقط به رشد و تحکیم و سرانجام تسلط جریان مرتجع و ضد مردمی روحانیت شیعه بر حرکت اعتراضی و مبارزه مردم در مقاطع مختلف بسیار خدمت کرد، بلکه به رواج دیدگاه‌های التقاطی و عرفانی حتی در بین قشرهای تحصیل کرده و روشنفکر یاری رساند.

بدون تاختن بر مصلحت طلبی و محافظه کاری، هیچ اندیشه روشنفکرانه‌ای زمینه نفوذ و پایه‌گیری به دست نخواهد آورد. مارکس و انگلس «مانیفست کمونیست» را با این جمله به پایان بردند که: «کمونیست‌ها عار دارند که نظرات و مقاصد خود را پنهان دارند...» این حرف صرفاً یک حکم اخلاقی نبود و نیست. بنیانگذاران کمونیسم علمی خوب می‌دانستند که فقط با در پیش گرفتن این روش در سراسر مسیر طولانی تدارک و پیروزی و تداوم انقلاب اجتماعی است که می‌توان توده‌های مردم را برای گسست از هر آنچه مهر گذشته بر خود دارد و روابط استثمار و ستم را نمایندگی می‌کند به میدان کشاند و در این راه، خود مردم را هم متحول کرد. فراخوان مارکس و انگلس، در زمانه‌ای که تاریخ‌اندیشان رنگارنگ در جامعه و جهان جولان می‌دهند و هر رسانه را به چماقی برای فرو کردن افکار و ارزش‌های اسارت آور به مغز توده‌ها تبدیل کرده‌اند، اهمیتی صد چندان یافته است.

نشانی وبلاگ: enghelabenovin.blogspot.com

نشانی ویدئو کلیپ «باید از ریشه براندازیم...» [به مناسبت اول ماه مه ۲۰۲۰] در یوتیوب:

<https://www.youtube.com/watch?v=pjErs1lf3m4>